

« گوته » شاعر بزرگ آلمانی

(GOETHE)

بقلم مرشیار شیرازی

تأدییم نویسنده زیر دست
آقای سید محمد علی جمالزاده

(۲)

و نیز توانستند اثری در عالم علم و فن و فلسفه بر فکر خود مترتب کرده و در ایتالیا و فرانسه و انگلستان و آلمان اشخاصی صاحب معرفت و حقیقت بین پیدا شدند که در منطق و علوم ریاضی و فیزیک و در عالم صنعت پیشرفتهائی کردند و از قید قرون وسطی بیرون آمده و با آنکه در ظاهر این عصر بیداری را « رنسانس » (Renaissance) یعنی احیای سبک و فکر قدمای یونان نامیدند ولی باز با همان سبک روز بروز بیشتر از خط سیر یونانیها خارج شدند. اول وضع تفکر را تصحیح کرده و بنقایص منطق ارسطو پی برده و انگشت ایراد بر افکار او گذاشته ولی برخلاف گفته نظامی عروضی ما با این جسارت از زمره اهل خرد بیرون نیامدند و خوش را هم در سلک اهل جنون ترتیب ندادند و بنا بر اختراعات و اکتشافات ریاضی و فیزیکی و بنا بر تحقیقات فلسفی پایه منطق را محکم کرده یا آنکه بنا بر منطق صحیح اکتشافات ریاضی و فیزیکی نموده و پس از فکر کردن صحیح بتجربه آموختن پرداخته و حکمای انگلستان در این راه بطور مستقیم و غیر مستقیم در خرق حجب بیشتر از همه خدمت کرده اند. در نیمه قرن هیجدهم اساس تمام تغییرات سیاسی و روحی ملل اروپا که در ظرف یک قرن و نیم بعد بروز و ظهور کرد گذاشته شده بود. دبدبه لویها و قروض مالی و خزانه خالی و فلاکت دهاقین و رعایای فرانسه مستلزم شورش

آخر قرن بود. آزادی فکر حکمای انگلیس و خونسردی سیاسیون آن سرزمین و جنبشهای مهم «پوریتان» ها و «پرسی تریان» ها (Presbyterians) و احتیاجات این جزیره پرجمعیت و مهاجرت ستمدیدگان انگلیسی از وطن خود و بالاخره اکتشافات صنایع مستلزم جهانگیری و ایجاد دولت استعماری انگلیس بود. نجات و قناعت سلاطین پروس و شجاعت سربازان عصر «فریدریک» و ظهور بزرگانی چون «لایب نیتس» و «کانت» مستلزم وحدت آلمان و فتح ۱۸۷۰ بود و بالاخره وضع ملوک الطوائفی آلمان و موقعیت آن در قلب اروپا و جریان افکار مختلف از انگلستان، فرانسه و ایتالیا و تلاقی این جریانات بهمديگر مستلزم این بود که جوانان آلمانی نیز سری پرشور پیدا کرده و پس از آنکه چندتن از شعرای آلمان مانند «کلوپ - شتوک» (Klopstock) و «لسینک» و «ویلاند» نشان داده بودند که بیان و بنان آلمانی نیز قابل ترقی است و استعداد طلاق و تلطیف را دارد، جوانان آلمانی تشجیع شده و با فکری آزاد و دلّی پر امید «طغیان و طوفان ادبی» را (Sturm und sang) بظهور آوردند چون ما هنوز هزاران فرسنگ از افکار و هیجانهای فرنگیان دویت سیصد سال پیش دوریم نمیتوانیم خوب اهمیت یک چنین محیط را درک کنیم تمدن یک ملت یا ملل فقط در کتابهای آنها مندرج و مندمج نیست و مثل عطری که در جعبه ای نگاهداشته باشیم یک قسمت از آن جزء هوای محیط و اطراف میشود و همه میتوانند آنرا استشاق کنند. همچنین سرزمینی که در خاکها و مدارس و کنج بستوهای آن فکر صحیح و کمال حقیقی جایگزین است محیط یک چنین سرزمینی نیز قسمتی از آن خصایل و فضایل را در میان مردم منتشر میکند و مردم هم بالنسبه فکورتر و بیدارترند. برعکس اگر در مملکت ما دایره فکر توده تنگ و اخلاق آن ناسزا است دلیل بر فقدان فضیلت و خصات نیکو در

طبقات عالی و حتی در میان فضایی آنچنانی می‌باشد و نشان می‌دهد که مدتی ما معنی فضیلت را غلط فهمیده بوده ایم و حالا که خودمانیم فضیلت نیز تنها زمزمه‌ای عارفانه و ایراد بیتی محققانه نیست .

«شخصیت و فطرت گوته» گوته در چنان قرن و در یک چنان موقعی از قرن هیجدهم تولد یافته و نشوونما کرده است و کم کم در ظرف عمر هشتادساله خود مجموعه از تمام عناصر و عوامل و جریانات عصر خود و از منته ترقی و تمدن درهیکل خود تشکیل داده است که نظیر آن در تاریخ دنیا کمتر پیدا می شود و چند تفری بیش در تاریخ نیستند که هم جامع کمالات بوده و هم کوشش کرده‌اند شخصاً در هر رشته‌ای عملاً و نظراً تحقیق نمایند و در ضمن دیگران را در آن رشته‌ها تشویق کنند و از نفوذ متقابل این رشته‌ها شاهکارها و آثار بی‌نظیری از خود بیادگار بگذارند که شاهد بر تنوعات دنیا و دلیل بر لزوم آنها برای کمال نفس باشد . حکمای یونان از این قبیل بوده‌اند که مخصوصاً ارسطو و افلاطون از میان آنها برجسته ترند . در مشرق زمین هر حکیم و شاعری که نام او زنده است از این قبیل بوده و از هر رشته‌ای بهره‌ای داشته و بخصوص مقام ابن سینا حائلی از احاطه کاملی است که بر وضع تفکر از منته پیش از خود و زمان خود داشته و تنها اهل منطق خشک و خالی نبوده و فکر و منطق او متکی بتجارب علمی و عملی است که آثار او بر این مدعا بهترین گواه است و همچنین در ایتالیا و «لئوناردو - دا - وینچی» (Leonardo da Vinci) است که هر چه تصور میکنید بوده : نقاش ، حجار ، مجسمه‌ساز ، نبات‌شناس ، حیوان‌شناس ، شاعر نویسنده ، ریاضی ، لشکری و غیره .

انسان چه عالی و چه دانی ، چه داهی و چه عامی قاعده از زمان طفولیت استعداد گرفتن و جذب اوضاع محیط را در خود دارد . اما فرق بزرگی که

بعدها در فرد فرد انسانها پیدامی شود علاوه از وضع بکار بردن عناصر و مواد پیرا که انسان از محیط اخذ میکند در درجه فعالیت استعداد و طول زمان این فعالیت است: یک قسمت از مردم مثلاً تا مدت ده سالگی واقعات محیط را اخذ نموده و از آن بعد تا باخر عمر ترقی چندانی در ذهن و هوش و ذکاء آنها بوجود نمیاید و در حقیقت در حال بچگی میمانند و در سر پیری نیز دایره فکری تنگ و اطلاعاتی بسیار کم دارند این درجه استعداد در میان وحشی ها و ملل نیمه تمدن زیاد پیدا میشود. بعضی ها تا بیست سالگی استعداد فعالی دارند و همینقدر که صباغ باقال یا خیاط شدند یا در حجره پدر مشغول آمدند ترقی فکر و روح و ذهن آنها نیز در همان حد زمان بیست سالگی میماند مثل اینکه تکلیف اجتماعی و وظیفه طبیعی خود را انجام داده اند و دیگر تقریباً بود و نبود آنها از لحاظ ترقی مساویست و پس از گرفتن کسب و پیشه که خود برای نظام جامعه درجه و جوب را دارد برای ترقی فکر و صفای باطن که ممکن است نتیجه آن نیز بحرفهت و پیشه آنها راجع گردد و مثلاً ممکن است محصول خود را لطیفتر و خوشتر و پرفایده تر سازند هیچ اقدامی نمیکنند مثل اینکه در یک درجه معین حالت تحجر پیدا می کنند و نتیجه آن توقف در پله های اولیه تمدن و بازماندن از ره روان طریق و از انهایی که بیشتر چاره آجو هستند می باشد. این چند سطر اخیر مخصوصاً ایراد شد تا آنکه خوب ملتفت بمقصود بشویم و بدانیم که در هر حال هر چه باشیم باز نصفیه و تزکیه و بیرون آمدن از حال کهنه و مندرس و قدیمی لازم است.

یک قسمت دیگر از مردم را سراغ داریم که تا باخر عمر استعداد اخذ جذب تجارب و استعداد بکار بردن آن تجارب را دارند و همیشه مبتکرند و هر روز فکر آنها زاده و ولد میکند و خود آنها هر روز، زندگانی تازه ای از سر

می گیرند و بیک وضع زندگانی پای بند نیستند و فکر آنها در یک سطح همین و آنهم در درجه پائین نمی ماند . همیشه در تکاپو و جستجو هستند مانند اینکه مقصودی بلند و بیرون از دسترس دارند که هرچند نیز در پی آن بروند باز کم است و اینها با ترقیبات عصر همقدم هستند و حتی خود آنها نیز در پیشرفت امور شرکت کرده و از زندگانی خود و دیگران سهم می برند و در واقع حقیقت «کل بوم هو فی شان» برای آنها وارد شده است .

طفولیت و صباوت «گونه» از آنهایی است که از اول طفولیت هوشی کنجکاو و فکری جوال و استعدادی سرشار داشته و قوه فعاله او همیشه در کار بوده است . پدرش خود دکتر حقوق و بعد ها اقب «مشاور قیصر» نیز تحصیل کرده و از اهل فضل و ادب بوده و علاوه بر اینکه صاحب کتابخانه بزرگ و خوبی بوده نسبت باشیاء عتیقه و پرده های نقاشی توجه زیادی بخرج می داده و هرچه از مسکوکات قدیمه و اشیاء عتیقه بدست می آورده جمع می کرده و کوشش داشته آثار شعرای رومیان را نیز بالمانی ترجمه کند . از پسر خود در تعلیم و تربیت مواظبت کامل می کرده و نظامنامه ای را که برای «گونه» مقرر داشته بوده است مضمن تمام درسها و مشقهای است که برای فرا گرفتن مقدمات کمال و ادب بکار می آمده .

رسال جامع علوم انسانی

در جنگهای هفت ساله که قشون فرانسه مدتی شهر «فرانگفورت» را اشغال کرده بود سرهنگ یکی از افواج موسوم به «بارون - تورانک» مدت دو سال تمام در منزل پدر گونه علی رغم او خانه گرفته بود . گونه خورد سال بانثاثر کوچکی که تازه بعنوان عیدی باو داده بودند و نیز میتوان آنرا هنوز پس از دوست سال در خانه پدری «گونه» در «فرانگفورت» دید در بازیهای - با اصطلاح خودمان - «پهلوان کچلک» و «شاه سلطان سلیم» از سرهنگ فرانسوی استفاده

می کرد و اغلب با او به تئاتر میرفت و رغبت کاملی به تئاتر فرانسویها نشان میداد و خودش نیز تکه هائی تهیه می نمود ناهر شبی تئاتر کوچک او پروگرام تازه ای داشته باشد و مجبور نباشد تکه های قدیم را زیاد تکرار کند و از همین جاعشق به تئاتر و درام نویسی در وجود او متمکن شد. در ضمن برخلاف تربیتی که در منزل دیده بود انس مفراطی بسرهنک فرانسوی گرفته و از آن وقت احساسات وی نسبت بفرانسه ها با احساسات هموطنانش فرق داشت و تا آخر عمرش نیز عقیده و احساسات اولیه خود را نسبت بفرانسه ها نداد داشت و در ضمن بیان شرح حال او مختصراً باظهارات او درباره فرانسویها برخواهم خورد. در «درام» معروف خود وقتی که ابلیس «فاوست» مرد خدارا که کمی شبیه بشیخ صنعان از راه برگشته ماست بمجلس شب نشینی شهر «لپزیک» و در زیر زمینی «آوراخ» که در آنجا رندان شرابخوار بزرگ و کوچک، عالم و ظالم، شاه و وزیر را تمسخر می کنند می برد می شنویم که یکی از مجلسیان می گوید:

«از سر خارجه ها نمیتوان گذشت! بسا چیزهای نیکو و افضال که در مرز و بوم ما پیدا نمی شود و در نزد خارجیان معمول و مرسوم است! بهمین جهت آلمانی هر قدر هم قبح و متعصب باشد و قرآنسهارا دوست ندارد باز شراب آنها را بمنّت می نوشد!»

رتال جامع علوم انسانی

همین قدر که بشهر «لپزیک» که آنوقت پاریس کوچکش می خواندند برای تحصیل حقوق آمد آنجا نیز از کوشش طبیعی متابعت کرده و در ایام تحصیل خود بیشتر با صنایع مستظرفه و نقاشی مشغول بود و حتی در تحصیل رشته مخصوص خودش چندان پیشرفت نکرد زیرا که معمولاً روزها را در نگارخانه های استادان نقاش بسر می برد و گمان می کرد که از برای نقاشی خلق شده و استعداد فطری او را بمجلس اهل دل و صاحب نظران می کشید. معلوم است که ظرافت و نزاکت

نیز در گوته جوان نفوذ داشت و بکلی عرق در افکار و درسبک زندگانی فرانسویان شده بود که در آن وقت شیوع کامل داشت و پشتیبان بر اقتداری نیز مانند فردریک کبیر با نهایت دل بستگی بنظم و اثر و صنعت و هنر فرانسه ها سبک و رویه آنها را امر می کرد و خود نیز معمول می داشت و حتی اغلب بزبان فرانسه تکلم می نمود.

شعر و شاعری در فرانسه بنا بر قوانین ریاضی در آن زمان ادبیات « کلاسیک » فرانسه نهایت بالا گرفته بود و در ملحوظ داشتن قوانین نوشتن و سرآیدن دقت کامل می کردند و حتی در شعر و آثار ادبی که باید در آن بیشتر با احساسات میدان داده شود فکر تسلط یافته و تصور می کردند که آثار ادبی و سرآیدن و سخنوری را نیز میتوان بنا بر قانون ترکیب و تحلیل و برهان فلسفی بوجود آورد و محرك واقعی این تصور نظریه « دکارت » (Descarte) حکیم بزرگ فرانسوی بود که می گفت حقیقت و جمال یکی است. آنجا که حقیقت است بداعت نیز باید موجود باشد. حقیقت بی بداعت و بداعت بی حقیقت وجود ندارد اصولاً حقیقت و بداعت هر دو یکی هستند (Rien n' est beau que le vrai) تا اواسط قرن هیجدهم تا موقعی که افکار شعر ا و نویسندگان آلمانی مانند « هامان » Haman و « لینگ » و « هرر » (Herder) انتشار نیافته و روشی نگرفته بود عروضیون فرانسه عقیده داشتند در صورتی که بنا بر نظریه « دکارت » حقیقت و بداعت مکمل همدیگرند پس باید بتوان بوسیله ثقل و منطق و برهان و فلسفه و حتی ریاضیات در علوم بدیعی چیزهایی بوجود آورد و حتی بآن وسیله آثار ادبی ، پرده های نقاشی و مجسمه های زیبای قشنگ ساخت و پرداخت .

بنا بر همین افکار بود که در نیمه قرن هیجدهم در آلمان نیز اشخاصی پیدا شدند که می خواستند در فابریک تخیلات خود شاعر بسازند و خیال می کردند

که شاعری کاری است آموختنی و هر کسی میتواند سخنور باشد و همانطور که
 علما برای نباتات و حیوانات اجناس و انواعی فائلند ، عروضیون فرانیه نیز عالم
 شعر و ادبیات را در انواع مخصوصی مانند غزل ، قصیده ، حماسه ، نمایش
 مضحک ، نمایش مبکی و امثال آن محصور می دانستند و حتی در استعمال کلمات
 هم در هر يك از این انواع حدودی معین کرده بودند و معلوم بود که مثلاً چه کلمات
 مخصوصی را باید در غزل و چه نوع کلماتی را در حماسه باید بکار برد و حتی
 مضامین و مورد استعمال آنها را نیز معین و مدون نموده بودند .

«کوندیلاک» (Condillac) میگوید : «اشتباه و غلط بزرگی است اگر اصلاً
 شعر و ریاضیات را از هم جدا بدانیم و در میان این دو رشته بیک حد فاصلی قائل
 بشویم . تحلیل فلسفی و تجزیه فکری که منبای کار منطقیون و ریاضیون و طبیعیون
 است نیز اساس کار شاعر می باشد ؛ همینقدر که شاعر مضمون معینی را در نظر
 گرفت قاعده باید بتواند تا آخر جزئیاتی برای آن در نظر بگیرد . مثلاً همین
 قدر که بیک مضمون مبکی یا مضحک در دست داشت باید بتوان پیشرفت واقعه و
 طرح ریزی آن و وضع برآمد پهلوانان و افراد آنرا طرح کرد و رویهمرفته مشی
 واقعه و پهلوانان بیک حکایت و داستان را بنا بر حساب و «کالکول» از
 اساس ساخت . عیناً مثل اینکه بیک نفر ریاضی بیک مسئله جبری را طرح و
 حل می کند .»

اگرچه بعدها «گوته» برخلاف این حدود و ثغور ریاضی در عرض بود
 و شعر خوب و روح پرور را الهامی از عالم بالا می دانست و شاهکار وی «فاوست»
 شاعری بس قوی بر آزاد طبعی او در سخنوری میباشد و در سرتاسر «درام»
 بحر و وزن و قافیه معینی را ملحوظ نداشته و فکر و مضمون آن هیچ باتصنع و
 قیدربطی ندارد و حتی در بعضی گوشه و کنارها «بشوار عروس طبعش نیز کیک افتاده»

﴿طاهره اصفهانی﴾

گرتو افتدم نظر چهره بچهره روبرو شرح دهم غم ترا نکته بنکته مو بمو
 میرود از فراق تو خون جگر ز دیده‌ام دجله بدجله یمیم چشمه بچشمه جو بجو
 از بی دیدن رخت همچو صبا فتاده‌ام کوچه بکوچه در بدر خانه بخانه کوباو
 مهر ترا دل حزین بافته بر قماش تن رشته برشته نسخ بنسخ تاربتار بو بو
 گرد عذار دلکشت عارض عنبرین خطت لاله بلاله گل بگل غنچه بغنچه بو بو
 در دل خویش (طاهره) گشت و ندید جز وفا صفحه بصفحه لابلای پرده پرده تو بتو
 این غزل را بقرة العین قزوینی نسبت میدهند ولی استاد سخن ادیب الممالک
 فراهانی در دفاتر یادداشت خود بطاهره اصفهانی منتسب داشته و البته بی مدرک
 و تحقیق نخواهد بود وحید

ادبیات فارسی

پنجم آفای مؤید احمدی

ترجمه از شماره هشتم سال چهارم مجله الهلال

(۱) چندی است ادبا و محصلین و مآذین ممالک مشرق زمین اهمیت فوق العاده به ادبیات مغرب زمین می دهند و اقبال و جدیتی بر تحصیل ادبیات مغرب دارند که از نمره آن بهره مند شوند از اینجهت از افکار و طرز شعراء و نویسندگان اروپا تقلید کرده و ادبیات آنها را سرمشق خود قرار داده اند و این جمعیت بر دو قسمند .

- ۱ - قسمتی پیروی از ادباء و شعرای انگلیسی کرده و ادبیات آنها را پسندیده افکار شعراء و نویسندگان آن ممالک را رویه خود قرار داده اند
- ۲ - قسمت دیگر عاشق ادبیات فرانسه - و پیرو شعراء و نویسندگان آن